النكت الاعتقاديه

تأليف

ركن الاسلام آية الملك العلام العلامة المحقق

الشيخ محمد بن محمد بن النعمان الملقب بالشيخ

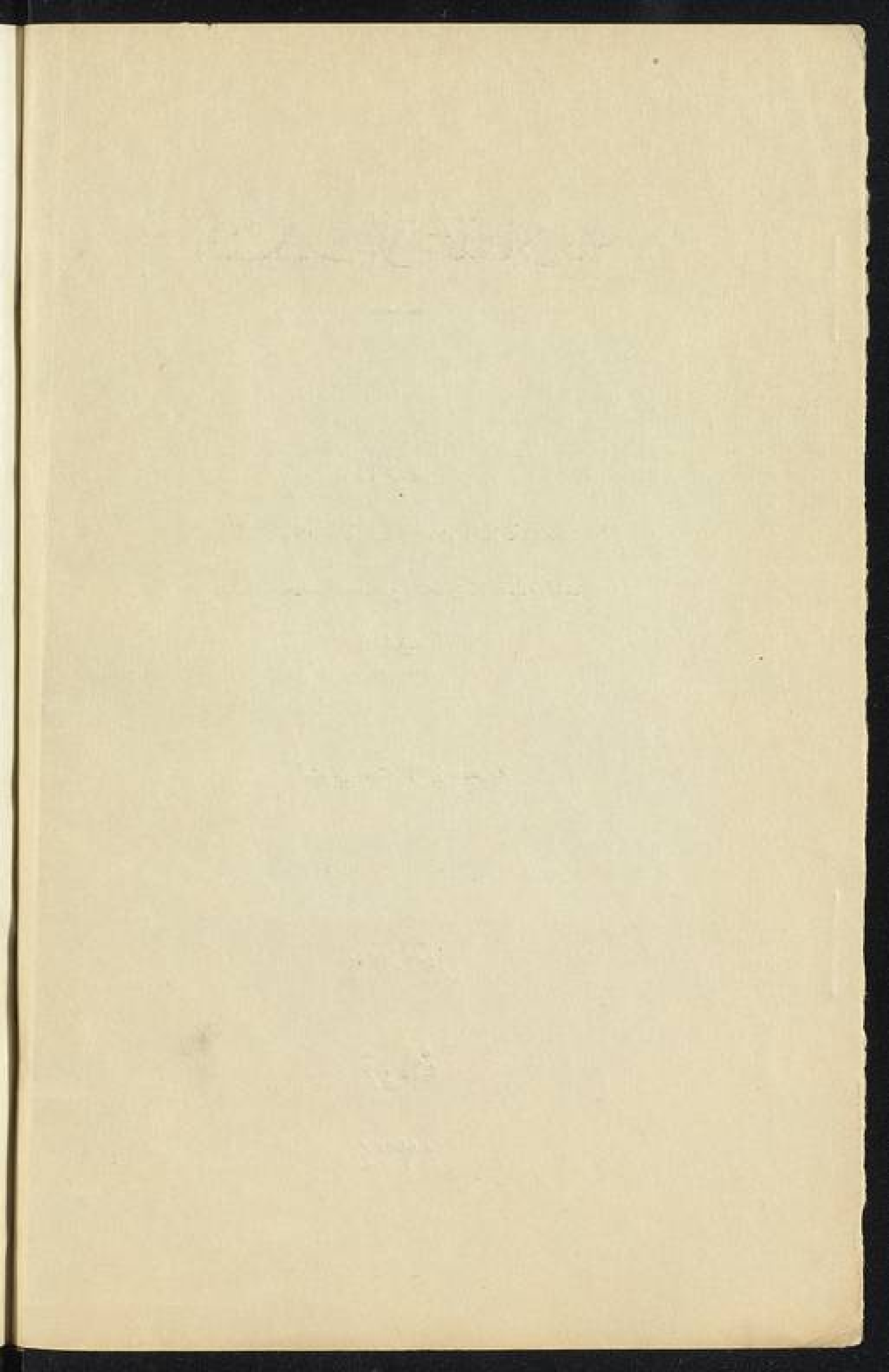
(المفيد)

المتوفى سنه ٤١٣ هجريه

چاپخانهٔ اقبال

تهران

١٣٢٤



النکت الاعتقادیه

تألیف

رکن الاسلام آیة الملک العلام العلامة المحقق
الشیخ محمد بن محمد بن النعمان الملقب بالشیخ
(المفید)

المتوفی سنه ۴۱۳ هجریه

با ترجمه فارسی بقلم
محمد تقی دانش پژوه

چاپخانهٔ اقبال

تهران

۱۳۲۴

این کتاب نفیس که سابقا دانشمند بزرگوار حجة الاسلام
آقای سید هبة الدین شهرستانی بچاپ رسانیده بودند ونسخه آن
نایاب شده بود اینك بانظر عالم جلیل آقای سید محمد مشکوة
استاد محترم دانشگاه ازمحل وجوه شرعیه باترجمه فارسی بچاپ
رسیده و تعداد سیصد نسخه از آن مجانا داده شد

بسمه تعالی شانه

ابو عبدالله محمدبن محمدبن النعمان قمی حارثی بغدادی عکبری کرخی معروف بمفید وابن المعلم رئیس رئساء دانشمندان شیعه میباشد نجاشی گوید که عربی نژاد است و یکی از اجداد او حارث بن مالك نام دارد و بگفتهٔ ابن ادریس وورام بن ابی فراس از مردم عکبراه (شهری درده فرسنگی بغداد) از موضعی معروف بسویقه ابن البصری بوده است

وتنها ابن شهرآشوب اورا قمی مینویسد وابی الفلاح حنبلی و یرا بکرخی توصیف میکند ابن حجر عسقلانی گوید پدر مفید در واسط دبیری میکرد و در همانجا متولد شده بود ودرعکبراه کشته گردید

مفید بگفته شیخ طوسی وابن ندیم وابن شهرآشوب درسال ۳۳۸ متولد شده است

ولی نجاشی وعلامه طبق بعضی ازنسخ خلاصه دو تاریخ ۳۳۶ و ۳۳۸ را احتمال داده اند ودر نسخ دیگر خلاصه ۳۳۳ و ۳۳۸ نوشته است و یافعی گوید که مفید ۷۶ سال عمر کرد ودر ۴۱۳ بمرد

و در هدیة الاحباب ماده تاریخی میآورد بدین عبارت :

۷۷ ۴۱۳

و بعد عز رحم المفید

باری مفید بنقل ورام وابن ادریس همراه پدر ازعکبراه بیغداد آمده دانش آموزی آغاز کرد نخست نزد ابی عبدالله جعل وسپس نزد ابی یاسر غلام ابی الجیش تلمذ نمود وبراهنمائی ابی یاسر بمجلس درس علی بن عیسی رمانی آمده بود اتفاقاً درآنجا مردی بصری ازرمانی مسئله غدیر وغار را پرسید رمانی گفت خبر غدیر روایت است وخبرغار درایت ودرایت بر روایت مقدم میباشد بصری سخنی نگفت مفید ازاو پرسید درباره کسی که با امام عادل جنك كند چه میگوئی؟ پاسخ داد کافر است بلکه فاسق است مفید گفت پس درحق علی ع و

طلحه وزبیر چه‌میگوئی؟ گفت علی امام است وآندونفرهم توبه کردند

مفید گفت خبرجمل درایت‌است وتوبه آنها روایت رمانی پرسید مگر آنگاه که‌بصری‌ازمن‌پرسید‌حاضربودی؟ مفید گفت بلی. وروایتی‌برابرروایتی و درایتی برابر درایتی رمانی ازنام واستاد وی پرسید ونامهٔ بخود مفید داد که باستادش ابی‌عبدالله جعل‌برساند و در آن نامه ویرا بمفید لقب داد مامقانی و صاحب روضات وقاضی نورالله نقل‌میکنند که میان قاضی‌عبدالجبار وشیخ مفید نیز چنین مناظرهٔ شده وقاضی‌اورا بمفیدملقب ساخت وخبرمناظره بعضدوالدله که رسید مفیدرا خواست وشرح قصه را ازوی پرسید واو را جائزه داد ولی ابن‌شهرآشوب گوید که صاحب‌الزمان اورا بمفید ملقب ساخت وشرح آنرابه بمناقب خود احاله میدهد که اتفاقا درآنجاهم ذکر نکرده است وشاید مراد او این باشد که در یکی ازدو توقیع صادره از ناحیه مقدسه بمفید با عبارت (للاخ‌السدید والولی‌الرشید الشیخ‌المفید) خطاب شده است و در اینکه مفید بابن‌المعلم معروف بود. قدمای مورخین شیعه وسنی تصریح دارند

باری مفید هفتاد ونه سال‌بزیست وباتفاق مورخین دررمضان۴۱۳ در بغداد ازاین‌سرای رخت بربست وروزمرگ اوباختلاف روایات جمعه یاپنجشنبه دوم یاسوم رمضان بوده است در آنروز جنازه ویرا بمیدان اشنان برای نماز برده اند وعده کثیری ازسنی وشیعه حضوریافتند بطوریکه نظیرآن دیده‌نشده بوده و بگفته یافعی هشتاد هزار شیعی جنازه مفید را مشایعت نمودند و سید مرتضی برآن نماز گذارد و درمرگ او قصیده غرائی گفت و مهیار دیلمی هم قصیدهٔ سرود ودرآن اشاره کرد که دوست ودشمن‌برمرگ مفید گریستند وشیخ طوسی نیز بدینمعنی اشاره کرد

مفید را نخست درخانه وی بخاک سپردند وسپس ببقعه کاظمیه نزدیک مقبره امام جواد ع پهلوی قبر ابن قولویه ابوالقاسم جعفر نقل‌دادند

بگفته مورخان سنی وشیعی مفید درفقه و کلام و روایت قویدست بود

ودر مناظره مهارت داشت وبسیار زیرك وهوشمند وباریك بین وحاضر جواب بوده است وباهمه ارباب مذاهب مناظره میکرد وکتب بسیاری درنصرت مذهب شیعه نوشت ودرسایه عضدالدوله مقام ونفوذی داشت وملوك اطراف بدو اعتقاد داشتند ودر مجلس درسش ازهرمذهبی میآمدند

مفید بسیار شیفته علم وخدا ترس ونماز گذار بود وروزه فراوان می گرفت بغایت پارسا بود ولباس درشت میپوشید بسیار صدقه میداد در ترویج تشیع بقدری کوشید که گفته اند اورا برهر امامی مذهب حقی است ، شب را کم میخوابید وبنماز یامطالعه وتدریس وقرائت قرآن میپرداخت، نفوذ او بحدی بود که اهل سنت پس از مرگش بیاسودند وابوالقاسم خفاف بغدادی متوفی ٤٥٠ ازشنیدن خبرمرك او درخانه خود بتهنیت بنشست وگفت اکنون مرك مراگوارا است

مفید باعلمائی مانند رمانی وقاضی عبدالجبار وباقلانی وابوبکر سیار وابوبکر دقاق ودیگران مناظره نمود ومجابشان ساخت وپارهٔازاین حکایات را درعیون ومحاسن خویش آورد که سید مرتضی فصولی از آنرا درکتابی گردآورد وکراجکی درکنزالفوائد شمتی ازآنهارا نقل کرد

ازکتب شیخ پیداست که وی درمسائل کلامی وادبی بانظر دقت وتحقیق وارد میشد وبتشیید آراء خویش میپرداخت وعقایدی راکه نمی پذیرفت نقض میکرد وفکری بسیار آزاد داشته بود وازمخالفت دیگران نمی هراسید بسیاری ازمشاهیر مانند جاحظ وابن عباد واصم وبلخی وجبائی و جز آنها را درکتب خود رد نمود درفقه وکلام وتاریخ مذاهب وهمچنین درمواضیع مهم علمی و دینی مانند امامت وغیبت واعجاز قرآن وغیره کتاب نوشت

بخصوص آراء نحل اسلامی را خوب میشناخت شماره کتب اورا از ٢٠٠ بیشتر میدانند ونجاشی ١٧٤ کتاب ازوی یاد میکند وشیخ طوسی ١٩ ومجلسی

۱۸ کتاب را نام میبرند که نمونه ازآنها ذکر میشود مقنعه وارکان درفقه و ارشاد و مجالس واختصاص ومقالات و رساله سهو نبی وخواب او درنماز و اجوبه مسائل سروی رعکبری و جاجبی والنکت فی مقدمات الاصول که نجاشی ذکر کرده است

کتاب حاضررا عالم خبیرشهرستانی بمفید انتساب داده ودر ۱۳۴۰ در بغداد بچاپ رساند

درباره جلالت مقام منید علما حکایاتی آورده‌اند از جمله دوتوقیعی که بروایت ابوعلی طبرسی دراحتجاج یکی درصفر ٤ ۰ ودیگری در۲۳ذیحجه ٤١٢ ازناحیه مقدسه امام زمان بنام شیخ مفید صادر شده ودرهر دونامه مفید بخلوص عقیده و نصرت حق ستوده شده است و نیز گفته اند که امام ٤ ابیاتی دررثاء وی بخط شریف خود برتربت او نوشت و حکایت خواب دیدن مفید حضرت فاطمه‌را وامربتعلیم فقه بحسنین٤ وتعبیرآن بسپردن‌سید مرتضی ورضی بوسیله مادرآنها برای تعلم فقه بمفید دربامداد همانشب نیز در شرح نهج - البلاغه ابن ابی‌الحدید مسطور است ونیز شهرت دارد که مفید باسید مرتضی درمسئلهٔ مناظره کردند ومفید بخواب دید که امام بدو فرمود شیخ ومعتمد من حق‌باپسر من‌است

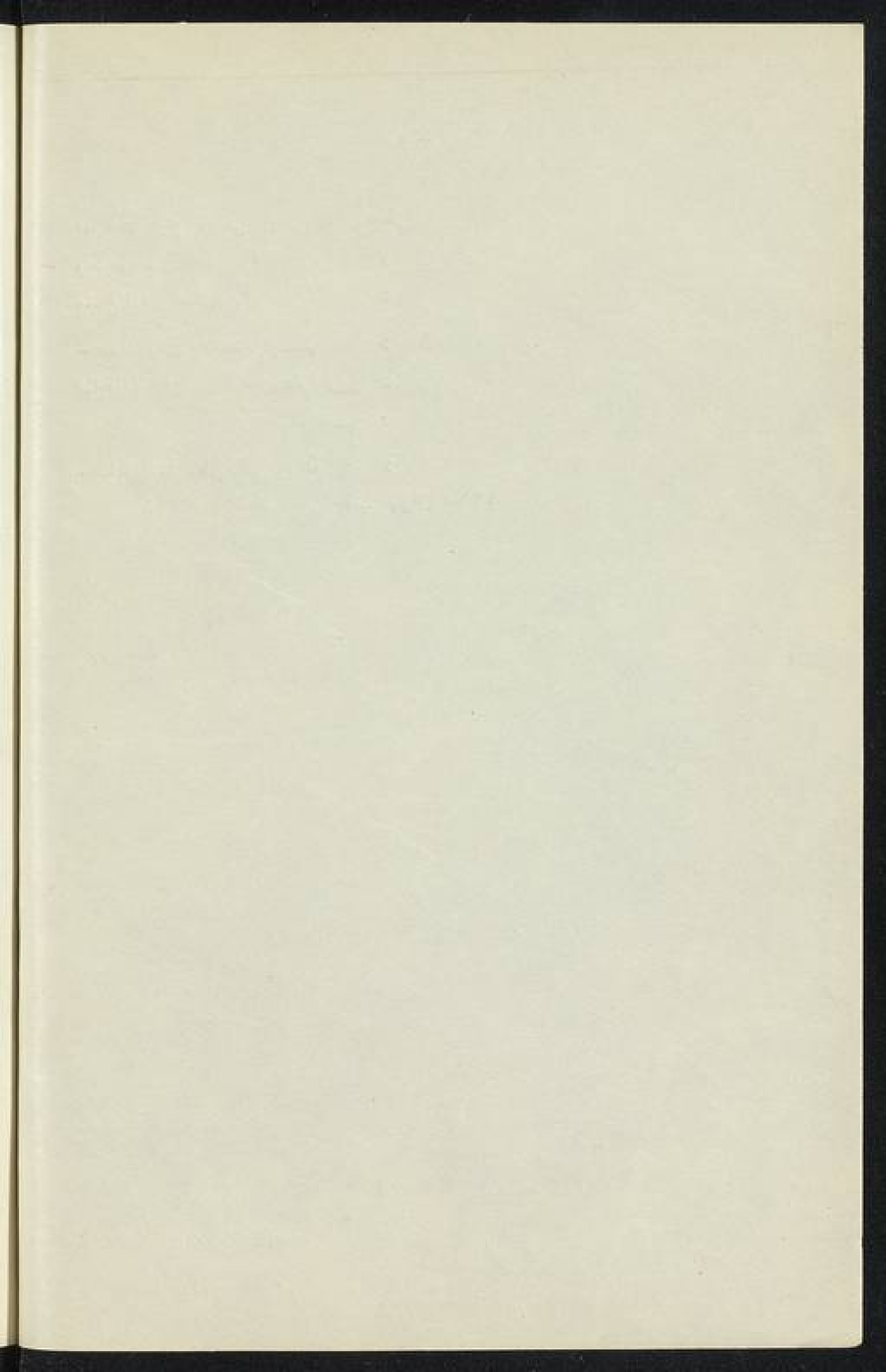
اما مشایخ روایت واستادان مفید را تا ۵۰ نفر ذکر کرده اند مانند جعفربن قولویه «۳٦۷یا۳٦۸» ومحمد بن بابویه «۳۸۱» وحسن بن حمزه طبری «۳۵۸» که در ۳۵٤ مفید ازوی‌تحمل روایت نمود واسکانی «۳۸۱» ومحمدبن داود قمی واحمدبن‌الولید وابی‌غالب زراری «۲۸۵-۳٦۸» وقاضی ابیعبدالله صمیری «٤۳٦»

و ازشاگردان معروف او میتوان این عده را نام برد: شیخ طوسی «۳۸۵-٤٦۰» وسیدمرتضی «۳۵۵-٤۳٦» وسیدرضی «۳۵۹-٤۰٦» وسالار دیلمی «٤٤۸یا ٤٦۳» وابویعلی جعفری «٤٦۳» وابوالعباس‌نجاشی «۳۸۲-٤۵۰» و ابوالفتح کراجکی «٤٤۹» وجعفربن محمد دوریستی

منابع

روضات الجنات محمدباقر خونساری چاپ ایران ۱۳۰۷		۵۶۳-۵۷۰
رجال مامقانی	« نجف ۱۳۵۲ ج ۳	۱ر۱۸۰
الکنی والالقاب شیخ عباس قمی	« صیدا ۱۳۵۸ ج ۳	۵ر۱٦٤
هدیة الاحباب «	« نجف ۱۳٤۹	٤ر۲٤۳
رجال نجاشی	« بمبئی ۱۳۱۷	۷ر۲۸۳
فهرست ابن ندیم	« مصر ۱۳٤۸	۲۵۲و۲۷۹
مجموعه ورام	« تهران ۱۳۰۲	٦۱۱
مستطرفات السرائر ابن ادریس	- ۱۲۷۰	اواخر کتاب
احتجاج طبرسی	- ۱۲٦۸	«
فصول سید مرتضی	چاپ نجف -	مطالعه این کتاب برای آشنائی باحوال وآراء شیخ مفید سودمند می باشد.
لؤلؤی البحرین بحرانی	« ایران ۱۲٦۹	
مستدرک محدث نوری	« تهران ۱۳۲۱	خاتمه ۵۱۷
معالم العلما ابن شهراشوب	« تهران ۱۳۵۳	۱۰۲ر۱۰۰
انساب سمعانی	« لیدن ۱۹۱۲ ورق ۲ر٦۱ در کلمه باقلانی	
تاریخ بغداد خطیب	« مصر ۱۳٤۹ ج ۳	۲۳۱
مرآت الجنان یافعی	« دکن ۱۳۳۷ ج ۳	۲۸
لسان المیزان ابن حجر	« دکن ۱۳۳۱ ج ۵	۳٦۸
شذرات الذهب ابی الفلاح حنبلی	جزء ۳	۱۹۹ر۲۰۰

فهرست شیخ طوسی — خطی
وسیط استرابادی — «
منهج المقال استرابادی — «
جامع الرواة ملامحمد اردبیلی — «
نهایة الامال نورالدین علی بن — «
حیدر قمی — «
مجالس المؤمنین قاضی نورالله — «
« — « — چاپ تهران ۱۲۶۸



هذه

(النكت الاعتقاديه)

تأليف

ركن الاسلام آية الملك العلام العلامة
المحقق الشيخ محمد بن محمد بن النعمان الملقب بالشيخ
(المفيد)

المتوفى سنة ٤١٣ هجرية

ترجمها بالفارسيه
(محمد تقى دانش پژوه)

طبعت فى طهران بمطبعة اقبال
سنه ١٢٦٤

قـال الشيخ الاجل المويد بتسديدالله عز وجل غرة رجـال الاصلاح علم العلم و آيته . و ركن الدين و حجته . فـاتحة المحققين و استاد المجتهدين . الثقة الورع المتين . نابغة العراق معلم الاعاظم و ابن المعلم ﴿ الشيخ المفيد محمد ﴾ بن محمدبن النعمان قدس الله تعالى روحه و نور ضريحه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله رب العالمين الصلوة و السلام على اشرف الانبياء والمرسلين محمد خاتم النبيين وعلى اله المعصومين و اهل بيته الطاهرين (و بعد) فهذه عقيدة قادني الدليل اليها وقوى اعتمادى عليها جعلتهافى غاية التوضيح والتبيين تحفةلاخوانى المؤمنين تقربا الى الله الكريم و طلبا لثوابه الجسيم راجياً ان ينفع به الطالبين انه خير موفق ومعين ورتبتهاعلى خمسة فصول

(الفصل الاول)

في معرفة الله سبحانه وصفاته الثبوتية والسلبيه

تنبه ايها العاقل ونزل نفسك منزلة المسئو والسائل

ان قلت- انت حادث ام قديم

قلت- انا حادث غيرقديم وكل موجود ممكن حادث غيرقديم

ان قلت- ماحد الحادث وماحد القديم

قلت - الحادث هو الموجود المسبوق بالعدم والقديم هو الذى لم يسبق بالعدم

ان قلت- ما الدليل على انك حادث

قلت- سبق العدم على وجودي دليل على حدوثي

ان قلت- ما الدليل على ان العدم سابق على وجودك

قلت - الضرورة قاضية باني لم اكن موجودا في زمن نوح عليه

فصل نخستين

درشناختن خداوند وصفات ثبوتى وسلبى او است

اى خردمند آگاه شو وخودرا بجاى سائل ومسئول قرارده

اگر گوئى: توحادثى ياقديم؟ گويم: من حادثم نه قديم وهر موجود ممكن حادث است نه قديم

اگر گوئى: حدحادث چه وحد قديم چيست؟ گويم: حادث آن موجودى است مسبوق بعدم وقديم آنستكه مسبوق بعدم نباشد

اگر گوئى: دليل حدوث توچيست؟ گويم پيشى داشتن نيستى برهستى من دليل حدوث من است

اگر گوئى: دليل اينكه نيستى برهستى تو سبقت دارد چيست؟ گويم: ضرورت حاكم است كه من درزمان نوح ع نبودم پس نيستى من درآنزمان

السلام فعدمی متحقق فی ذالك الزمان ووجودی فی هذا الزمان فعدمی سابق علی وجودی

ان قلت ـ ما الدليل علی ان کل موجود ممکن حادث

قلت ـ کل موجود من الممکنات اما عرض او جوهر والعرض حادث والجوهر حادث فکل موجود من الممکنات حادث

ان قلت ـ ما حد الجوهر وما حد العرض

قلت ـ الجوهر هو المتحيز والعرض هو الحال بالمتحيز

ان قلت ـ ما حد المتحيز

قلت ـ بحيث يشار اليه اشارة حسية بانه هنا او هناك لذاته

ان قلت ـ ما حد الحيز

قلت ـ الحيز و المکان عبارتان عن البعد المفروض الذی اشغلته الاجسام بالحصول فيه

محقق است وهستی من در این زمان است پس نیستی بر هستی من سبقت دارد

اگر گوئی: بچه دلیل هر موجود ممکن حادث است؛ گویم: هر موجودی از ممکنات یا عرض است یا گوهر و عرض حادث است و گوهر هم حادث میباشد پس هر موجودی از ممکنات حادث است

اگر گوئی: حد گوهر و عرض چیست؟ گویم: گوهر آنستکه حیز داشته باشد و عرض آنستکه در متحیز حلول کند

اگر گوئی: حد متحیز چیست؟ گویم: آنچه با اشاره حسی بتوان معین کرد که بالذات اینجاست یا آنجا است

اگر گوئی: حد حیز چیست؟ گویم: حیز عبارت است از بعد مفروضی که اجسام بواسطه حصول در آن شاغل شده اند

ان قلت ـ كم الاقسام الجوهر

قلت ـ اربعة النقطة والخط والسطح والجسم

ان قلت ـ ما حد كل واحد منها

قلت ـ (حد) النقطة وهو لجوهر الفرد هو المتحيز الذى لايقبل القسمه فى جهه من الجهات (وحد) الخط هو المتحيز الذى يقبل القسمه فى الطول خاصة (وحد) السطح هو المتحيز الذى يقبل لقسمة فى لطول والعرض خاصة (وحد) الجسم هو المتحيز الذى يقبل القسمة فى الطول والعرض والعمق

ان قلت ـ ما الدليل على حدوث الجواهر

الدليل على ذالك انها لا تخلو من لحوادث وكلما لايخلو من الحوادث فهو حادث

ان قلت ـ ماتعنى بالحوادث

اگر گوئی: گوهر چند گونه است ؟ گویم گوهر چهار گونه است : نقطه وخط وسطح وجسم

اگر گوئی: حد هریك از اینها چیست ؟ گویم : حد نقطه که همان گوهر فرد می باشد عبارتست از متحیزیکه درهیچ یکی از جهات قسمت نپذیرد وحد خط عبارتست از متحیزی که در درازای تنها بخش پذیرد وحد سطح عبارت است از متحیزی که در درازا و پهنا بخش پذیرد وحد جسم عبارت است از متحیزی که در درازا و پهنا وژرفا بخش پذیر باشد

اگر گوئی: دلیل حدوث گوهر چیست ؟ گویم : دلیل آن آنستکه گوهر از حوادث جدا نیست وهرچه از حوادث خالی نباشد حادث خواهد بود

اگر گوئی: از حوادث چه میخواهی؟ گویم : چهار چیز حرکت وسکون واجتماع وافتراق

قلت - اربعة اشياء الحركة و السكون والاجتماع والافتراق

ان قلت. ماحد كل واحد منها

قلت - حد الحركة حصول جوهر فی مكان عقیب ان كان فی مكان آخر وحد السكون حصول جوهر فی مكانه للا ابث فیه وحد الاجتماع حصول جوهرین فی مكانین بحیث لایمكن ان یتخللهما ثالث وحد الافتراق حصول جوهرین فی مكانین بحیث یمكن ان یتخللهما ثالث

ان قلت. ما الدلیل علی ان هذه العوارض لحادثة لازمة للجواهر

قلت - الدلیل علی ذالك ان لجواهر لابدله من مكان فان كان لابثا فیه كان ساكنا وان كان منتقلا عنه كان متحركا و اذا نسبته الی جوهر آخر فی مكان آخر فان امكن ان یتخللها ثالث فهو الافتراق والا فهو الاجتماع

اگر گوئی: حد هریك چیست ؟ گویم : حركت عبارت است از حصول گوهر درمكانی پس از آنكه درمكان دیگر بوده است و سكون عبارت است از حصول گوهر درمكانیكه درنك نموده واجتماع آنستكه دو گوهر بطوری در دومكان حصول یابند كه گوهر سومی نتواند میان آنها جدائی اندازد و افتراق آنستكه دو گوهر دردو مكان حصول یابند ولی گوهر دیگری هم بتواند میان آنها واقع گردد

اگر گوئی: بچه دلیل این عوارض حادثه لازم گوهرند ؟ گویم : باین دلیل كه گوهر ناگزیر مكانی دارد پس اگر در آن درنك كند ساكن خواهد بود واگر از آن منتقل گردد جنبنده خواهد بود وهرگاه آنرا باگوهر دیگری بسنجیم اگر گوهر سومی بتواند میان آنها جایگیرد پس آن دوافتراق وجدائی دارند واگرنه فراهم آمده دارای اجتماع باشد

ان قلت- ماالدليل علي حدوث باقی الاعراض

قلت- الدليل على ذالك انهاتفتقر الى الحيز الحادث والمفتقر الى الحادث حادث

ان قلت- قد ثبت ان كل موجود ممكن فهو حادث فهل وجود الحوادث من نفسها او من غيرها

قلت- وجودها من غيرها لامن نفسها

ان قلت - ما الدليل على ان وجود لحوادث من غيرها لا من نفسها .

قلت - هفتاد عویان

اگر گوئی: بچه دلیل دیگر عرضها حادث هستند ؟گویم بابن دلیل که بحیز حادث نیازدارند ونیازمند بحادث حادث است

اگر گوئی: پس ثابت شد که هرموجود ممکن حادث است آیاحوادث بخود موجودند یا ازغیر ؟گویم ازغیر موجودند نه ازخود

اگر گوئی: دلیل اینکه وجود حوادث ازغیر است نه از خود چیست گویم : دراینجا دوادعا است نخست آنکه حادث از خود وجود ندارد دوم آنکه وجود حادث ازغیر است دلیل ادعای نخستین آنستکه حادث پیش ازوجود خود نیست صرف ونبود محض میباشد واگر دروجود خود تأثیر کند لازم می آید که معدوم درخود مؤثر باشد ونیز شیئی درخودش تأثیرکند وهردو محال است

دلیل ادعای دوم اینکه چون حادث گاهی صفت عدم دارد و گاهی صفت وجود پس ممکن میباشد ودر ترجیح یافتن وجود آن بر عدم بغیر نیازمندمیشود زیرا برتری یکی از دو متساوی بردیگری محال است پس وجود حادث ازغیر میباشد

الاولى- ان الحادث لاوجودله من نفسه

الثانية - ان الوجود الحادث من غيره (فالدليل) على الاولى ان الحادث قبل وجوده عدم محض ونفى صرف فلواثر فى وجود نفسه لزم تاثير المعدوم فيه ولزم تاثير الشى فى نفسه وهما محالان (والدليل على) الثانيه الثانية ان الحادث لما اتصف بالعدم تارة وبالوجود اخرى كان ممكنا فيفتقر فى ترجيح وجوده الى غيره لاستحالة رجحان احد المتساوين على الاخر بلا مرجح فيكون وجود الحادث من غيره

ان قلت- فقد ثبت ان وجود الحوادث من غيرها فالغير الذى اوجد الحوادث هل هو موجود او معدوم

قلت- هو موجود

ان قلت - ما الدليل على انه موجود

قلت - الدليل عليه ان الحوادث موجودة بلا ريب فلو كان موجدها معدوما لزم تاثير المعدوم فى الموجود وهو محال

ان قلت - موجد الحوادث قديم ام حادث

قلت- هو قديم

اگر گوئی: اکنونکه ثابت شد که حوادث از غیر هستی گرفتند آن غیر که حوادث راهستی بخشید موجود است یامعدوم ؟ گویم : موجود است

اگر گوئی: بچه دلیل موجود است ؟ گویم : باین دلیل که حوادث بیشك وجوددارند واگر وجود دهنده آنها معدوم باشد تأثیر معدوم درموجود لازم میآید واین محال است

اگر گوئی : موجد حوادث قدیم است یاحادث ؟ گویم : قدیم است

ان قلت- ما الدليل على انه قديم

قلت- الدليل على ذالك ان كلما نحسبه موجدا للحوادث او كان حادثا مثلها لافتقر ايضا الى محدث كافتقار جملة الحوادث فينتقل الكلام الى هذا المحدث فان كان قديما ثبت المطلوب وانتهت الحوادث الى موجد قديم وان كان هذا المحدث حادثا ايضا فان عاد الى سابقة لزم الدور و ان احيل الى لاحقه لزم التسلسل والدور والتسلسل باطلان فلابد ان تنتهى الحوادث الى محدث قديم

ان قلت- ماحد الدور و ماحد التسلسل

قلت- حد الدور توقف كل احد من الشيئين على اخيه فيما هو موقوف عليه اما بمرتبة او مراتب وحد التسلسل تراقى امور محدثه الى غير النهايه بحيث يتوقف كل سابق منها على اللاحق به

اگر گوئی: چرا قديم است ؟ گويم : براى اينكـه هرچه را موجد حوادث پنداريم اگر خود حادث باشد بآفريننده ديگرى نيازمند ميگـردد چنانكه همه حوادث بدان نيازدارند ونقل كلام درهمان آفريننده ميكنيم اگر آن قديم مطلوب ماثابت ميشود ورشته حوادث بآفريننده منتهى ميگردد كه قديم ميباشد واگر آن هم حادث باشد پس اگر بهمان آفريننده پيشين بر گردد دورلازم ميآيد واگر بآفريننده ديگرى دردرجه بعدازخود بر گشت كند تسلسل لازم ميآيد ودور وتسلسل هردو باطل ميباشند پس رشته حوادث ناگزير بآفريننده قديمى منتهى ميشود

اگر گوئی: تعريف دور وتسلسل چيست؟ گويم دور آنستكه دوچيز هريكى برديگرى در آنچه كه آنديگرى بنخستين محتاج است نيازمند باشند خواه به يكمرتبه خواه بچندمرتبه وتسلسل آنستكه امورى حادث تا بى نهايت بالا روند چنانكه هرامرپيشين بپسين متوقف باشد

ان قلت - ما الدلیل علی بطلان الدور

قلت - لانه یفضی الی کون الشئی موجود اقبل وجوده وهو محال والمفضی الی المحال محال

ان قلت - ما الدلیل علی بطلان التسلسل

قلت - الدلیل علی ذالك ان السلسلة الجامعة لجمیع اجزاء ممکنه فلا بدلها من مؤثر خارج عنها والخارج عن جمیع الممکنات هو واجب - الوجود لذاته فتنتهی السلسلة ویبطل التسلسل

ان قلت - موجد الحوادث واجب الوجود ام ممکن

قلت - واجب الوجود

ان قلت - ماحد الواجب وما الممکن

قلت - الواجب هو الذی لا یفتقر فی وجوده الی غیره ولا یجوز علیه العدم

اگر گوئی: دلیل بطلان دور چیست ؟گویم : زیرا در دور کار بجائی می کشد که شیئی بیش از هستی خود موجود باشد واین محال است وهرچه کارش بمحال بکشد محال میباشد

اگر گوئی: دلیل بطلان تسلسل چیست؟ گویم: زیرا رشته که همه اجزاء ممکن را فرابگیرد ناگزیر است مؤثری ازخارج داشته باشد و مؤثریکه از همه ممکنات بیرون باشد همانستکه وجود آن بذات واجب است پس رشته به پایان میرسد و تسلسل باطل میشود

اگر گوئی: آفریننده حوادث واجب الوجود است یاممکن؟ گویم : واجب الوجود است

اگر گوئی: حد واجب چه وممکن چیست ؟گویم : واجب آنستکه در هستی خود بغیر نیازمند نبوده ونیستی براو روا نباشد

ان قلت ـ ما الدليل على ان موجد الحوادث واجب الوجود

قلت ـ لدليل عليه انه لو لم يكن واجب الوجود لكان ممكن الوجود ولو كان ممكنا لافتقر فی وجوده الی غیره وینتقل الکلام الی ذالك الغیر فان کان واجب الوجود فهو موجد الحوادث وان کان ممکن الوجود افتقر الی موجد آخر فان عاد الی سابقة دار وان احیل الی اللاحق تسلسل و لدور والتسلسل باطلان کما عرفت فلابد ان تنتهی الحوادث الی موجد هو واجب الوجود لذاته

ان قلت ـ موجد الحوادث هو قادر مختار ام موجب ومضطر (۱)

قلت ـ هو قادر مختار

ان قلت ـ ما حد القادر وما الموجب

قلت ـ القادر المختار هو الذی یمکنه الفعل والترك بالنسبة الی شئی

اگر گوئی: چرا آفریننده حوادث واجب الوجود است ؟ گویم : زیرا اگر واجب نباشد ممکن خواهد بود واگر ممکن باشد درهستی خود بغیر نیاز- مند میشود وبهمان غیر نقل سخن میکنیم اگر آن واجب الوجود بود پس آفریننده حوادث هم اوست واگر آنهم ممکن بود آفریننده دیگری نیازمند میشود پس اگر بهمان اولی برگردد دور پیش میآید واگر دراحتیاج چیزی پس ازخود برگشت کند تسلسل لازم میآید ردور وتسلسل باطل میباشد چنانکه دانستی پس رشته حوادث بآفرینندهٔ پایان میگیرد که واجب الوجود بذات است

اگر گوئی: آفریننده حوادث توانا ومختار است یا موجب ومضطر ؟ گویم : توانا ومختار است

اگر گوئی: حد توانا چه وموجب چیست ؟ گویم : توانا ومختار کسی

واحدو الموجب هو الذی یفعل ولا یمکنه الترك (کالنار فی احراقها و الشمس فی اشراقها)

ان قلت - ما الدلیل علی ان موجد الحوادث قاد مختار

قلت - الدلیل علی ذ لك انه لولم یکن قادر الکان موجبا لما عرفت انه لا واسطة بین القادر و الموجب و لو کان موجبا لکانت الحوادث التی هی آثاره قدیمه ایضاً بقدمه وقدم الحوادث محال فکونه موجبا محال فیکون قاد مختارا

فی صفات الباری تعالی

ان قلت - موجد الحوادث قادر علی کل مقدور ام علی مقدور دون اخر

قلت - قادر علی کل مقدور

است که کردن ونکردن کار براو روا باشد وموجب آنستکه بکند ونتواند نکند مانند آتش درسوزاندن وآفتاب درروشن کردن

اگر گوئی: چرا آفریننده حوادث توانا ومختار است؟ گویم: برای اینکه اگر توانا نباشد موجب خواهد بود زیرادانستی که میان توانا وموجب واسطه نیست واگر موجب باشد حوادثی که آثار اوهستند بهمان قدم او قدیم میشوند ولی قدیم بودن حوادث محال است پس موجب بودن اوهم محال میباشد وناگزیر باید توانا ومختار باشد

درصفات افریدگار بزرك

اگر گوئی: آفریننده حوادث برهر مقدوری تواناست یا در کاری توانا واز کاری دیگر ناتوان میباشد ؟ گویم : برهرمقدوری توانا است

ان قلت ـ ماالدليل على انه قادر على كل مقدور

قلت ـ الدليل على ذالك ان نسبة ذاته لمقدسه الى جميع مقدورات مساوية لكونه مجردا ونسبتها فى الاحتياج الى ذاته المقدسة على السوية لكونها ممكنة والامكان علة احتياجها العامة فاختصاص قدرته تعالى به مقدور دون مقدور ترجيح مرغيرمرجح وهوباطل

ان قلت ـ موجدالحوادث عالم ام لا

قلت ـ عالم

ان قلت ـ فماحدالعالم

قلت ـ العالم باالشى هوالذى يكون الشى منكشفا له حاضرا عنده غيرغائب عنه

ان قلت ـ ماالدليل على ان موجدالحوادث عالم

قلت ـ الدليل على ذالك فعله الافعال المحكمة المتقنه وكل من فعل الافعال المحكمة المتقنة كان عالما

اگر گوئی: چرا هرمقدوری توانا میباشد ؟ گویم : زیرا ذات پاك او نسبت بهمه مقدورات یکسان است چون مجرداست ونسبت همه در نیاز بذات پاك اوهم برابر می‌شد چون همه ممکن هستند وامکان تنها علت عمومی نیازمندی آنها است پس توانائی خداوند بزرگوار اگر بمقدور معین اختصاص یابد ترجیح بی‌مرجح لازم میآید واین خود محال است

اگر گوئی: آفریننده حوادث دانا است یانه ؟ گویم : دانا است

اگر گوئی: تعریف دانا چیست ؟ گویم داننده چیزی کسی است که آن چیز نزد او آشکاربوده وغائب نباشد

اگر گوئی: چرا آفریننده حوادث دانا است ؟ گویم : افعال او محکم و متقن است وهر که دارای فعال محکم ومتقن باشد دانا میباشد

ان قلت ـ ماحد الفعل المحكم المتقن

قلت ـ الفعل المحكم المتقن هو المطابق بالمنافع المقصوده

ان قلت ـ موجدالحوادث عالم بكل معلوم ام بمعلوم دون معلوم

قلت ـ عالم بكل معلوم

ان قلت ـ ما الدليل على انه عالم بكل معلوم

قلت ـ الدليل على ذالك ان نسبة ذاته المقدسة الى جميع المعلومات على سواء لكونه مجرد او لكونه حيا وكل واحد واحد منها صالح لان يكون معلوما للحي فاختصاص علمه تعالى بمعلوم دون معلوم دون معلوم ترجيح من غير مرجح وهو باطل فيكون عالما بكل معلوم و هو المطلوب

ان قلت ـ موجد الحوادث حي ام لا

قلت ـ انه حي

ان قلت ـ ماحد الحي

اگر گوئی: تعریف فعل محکم ومتقن چیست ؟ گویم: فعل ومتقن آنست که بامنافع مقصود مطابق باشد

اگر گوئی: آیا آفریننده حوادث بهرمعلومی داناست یامعلومی را دانا ومعلوم دیگری را دانانیست ؟ گویم: بهرمعلومی داناست

اگر گوئی: چرا او هرمعلومی را میداند ؟ گویم: زیرا نسبت ذات پاك او بهرمعلومی یکسان است چون مجرد است وبرای اینکه او زنده است وهر معلومی هم میسزد که موجود زنده آنرا بداند و اگر علم او بمعلوم معینی اختصاص داشته باشد ترجیح بی رجح لازم میآید واین باطل است پس او هر معلومی را میداند وهمین مطلوب ماست

اگر گوئی: آفریننده حوادث زنده است یانه ؟ گویم: زنده است

اگر گوئی: تعریف زنده چیست ؟ گویم: زنده کسی است که قدرت و

قلت ـ الحی هو الذی یصلح لن یقدر و یعلم

ان قلت ـ ما الدلیل علی انه حی

قلت ـ ثبوت القدرة والعلم للشی دلیل علی انه حی

ان قلت ـ موجد الحوادث سمیع وبصیر ام لا

قلت ـ سمیع لاباذن بل بمعنی انه عالم بالمسموعات وبصیر لابعین بل بمعنی انه عالم بالمبصرات

ان قلت ـ ما الدلیل علی انه سمیع بصیر بهذا المعنی

قلت ـ الدلیل علی ذالك انه عالم بجمیع المعلومات التی من جملتها المسموعات والمبصرات فیکون عالما بها وسمیعا وبصیرا بهذا المعنی وهو المطلوب

ان قلت ـ موجد الحوادث مدرك ام لا

قلت ـ مدرك لابحاسة یحصل الادراك بواسطتها بل بمعنی انه عالم

علم را شایسته باشد

اگر گوئی: چرا او زنده است ؟ گویم : ثبوت توانائی ودانائی برای او دلیل زندگی او است

اگر گوئی: آفریننده حوادث شنوا وبیناست یانه ؟ گویم : آری شنوا است نه بگوش بلکه شنیدنی‌ها را میداند وبیناست نه بچشم بلکه دیدنی ها را میداند

اگر گوئی: چرا شنوا و بینا است باین معنی؟ گویم : زیرا او بهمه معلومات دانا است وازجمله آنها شنیدنی ها ودیدنی ها میباشند پس آنها را هم میداند وهمین است مطلوب ما

اگر گوئی: آفریننده حوادث مدرك است یانه ؟ گویم مدرك هست اما نه باحاسه که ادراك بدان حاصل میشود بلکه آنچه بحواس ادراك می گردد

بمايدرك بالحواس

ان قلت - ماالدليل على انه مدرك بهذاالمعنى

قلت - الدليل على ذالك انه عالم بجميع المعلومات التى من جملتها المدركات فيكون عالماً بالمدركات فيكون مدركا بهذاالمعنى وهوالمطلوب

ان قلت - موجدالحوادث مديد وكاره ام لا

قلت - مريد وكاره

ان قلت - ماحدالارادة والكراهة

قلت - الارادة هناقسمان ارادة لافعال نفسه وارادة لافعال عبيده و كذالك الكراهة فالارادة لافعال نفسه عبارة عن علمه الموجب لوجودالفعل فى وقت دون وقت بسبب اشتماله على مصلحة داعية للايجاد فى ذالك الوقت دون غيره والارادة لافعال عبيده عبارة عن طلب ابقاعها منهم على وجه الاختيار وكراهته لافعال نفسه عبارة عن علمه الموجب

میداند .

اگر گوئی: چرا مدرك است باین معنی ؟ گویم : زیرا همه معلومات را میداند که ازجمله آنها مدرکات میباشند پس آنهارا هم میداند وباین معنی آنها را ادراك میکند وهمین است مطلوب ما

اگر گوئی: آفریننده حوادث دارای اراده و کراهت است یانه ؟ گویم: بلی دارای اراده و کراهت است

اگر گوئی: تعریف اراده و کراهت چیست ؟ گویم : اراده دراینجا دو گونه است یکی اراده افعال خود دیگر اراده افعال بندگان خود و همچنین است کراهت واراده او نسبت بافعال خود عبارتست ازعلم او که وجود فعلی را دروقتی معین اقتضا کند چونکه درآن فعل مصلحتی هست مقتضی ایجاد آن در همان وقت نه غیر آن واراده اونسبت بافعال بندگان آنستکه بخواهد آنان از روی اختیار آن افعال را ایجاد کنند وکراهت اونسبت بافعال خود عبارتست

لانتفاء الفعل فی وقت دون وقت بسبب اشتماله علی مفسدة صارفة عن الایجاد وکراهته لافعال عبیده عبارة عن نهیه ایاهم عن ایقاعها علی وجه الاختیار

ان قلت - ما الدلیل علی انه مرید لافعال نفسه

قلت - انه خصص ایجاد الحوادث فی وقت دون آخر والاوقات کلها صالحة للایجاد فلابد من مخصص لاستحالة التخصیص من غیر مخصص وذالک المخصص هو الارادة فیکون مریداً لافعال نفسه وهو المطلوب

ان قلت - ما الدلیل علی انه کاره لافعال نفسه

قلت - الدلیل علیه انه ترک ایجاد الحوادث فی وقت دون وقت والاوقات کلها صالحة فلابد من مخصص لاستحالة التخصیص من دون مخصص و ذلک التخصیص هو الکراهة فیکون کارها لافعال نفسه وهو المطلوب

از علم او که نبود فعلی را دروقت معین اقتضا کند چونکه در آن فعل مفسده هست مانع از ایجاد آن و کراهت او نسبت بافعال بندگان آنستکه آنانرا نهی کند که باختیار آن افعال را ایجاد کنند

اگر گوئی: چرا خداوند نسبت بافعال خو مرید است ؟ گویم برای اینکه او آفرینش حوادث را بوقتی معین اختصاص داد با اینکه همه اوقات هایستگی ایجاد آنهارا داشته پس ناگزیر مخصصی درمیان بود زیرا تخصیص بی مخصص محال است واین مخصص همان کراهت است پس خداوند نسبت بافعال خود کراهت دارد وهمین است مطلوب ما

اگر گوئی بچه دلیل خداوند نسبت بافعالی که ایجاد نمیکند کراهت دارد ؟ گویم : زیرا او با اینکه همه اوقات برای آفریدن حوادث شایستگی دارند آنهارا دربعضی اوقات ایجاد ننمود پس ناگزیر مخصصی وجود دارد زیرا تخصیص بی مخصص محال است واین مخصص همان کراهت است پس خداوند نسبت بافعال خود کراهت دارد وهمین است مطلوب ما

ان قلت ـ ماالدليل على انه مريدمن عباده افعالا كاره منهم افعالا

قلت ـ الدليل على ذالك انه تعالى امرهم بالطاعة فيكون مريداً ونهاهم عن المعصية فيكون كارها لها اذالحكيم لا يأمر الا بما يريده ولا ينهى الاعمايكرهه

ان قلت ـ موجدالحوادث متكلم املا

قلت ـ متكلم لابجارحه بل بمعنى ان يوجد حروفاً واصواتاً فى جسم من الاجسام تدل على المعانى المطلوبه له كما فعل فى الشجره حين خاطبه موسى ع

ان قلت ـ ماالدليل على انه متكلم

قلت ـ القرآن والاجماع

ان قلت ـ كلام الله حادث امقديم

اگر گوئى: بچه دليل خداوند ازبندگان خود افعالى را ميخواهد و نسبت ببعضى افعال آنان كراهت دارد ؟ گويم : زيرا خداوند بزرگوار آنانرا باطاعت امرفرموده پس مريدميباشد و از معصيت نهى كرد پس نسبت بمعصيت كراهت دارد زيرا حكيم امرنميكند مگر آنچه كه ميخواهد و نهى نميكند مگرآنچه كهمكروهميداند

اگر گوئى: آيا آفريننده حوادث متكلم است يانه ؟ گويم : بلى متكلم است اما نه بوسيله عضو بلكه حروف واصواتى رادريكى ازاجسام ايجادمى كند تا برمعانى كه ميخواهد دلالت نمايد چنانكه هنگام گفتگوى باموسى ع همين كار كرد

اگر گوئى: چرا خداوند متكلم است ؟ گويم بدليل قرآن واجماع

اگر گوئى: كلام خداوند حادث است ياقديم ؟ گويم حادث است تقديم

قلت ـ حادث غیرقدیم

ان‌قلت ـ ماالدلیل علی ذالك

قلت ـ ألدلیل علیه من جهت‌العقل والنقل (اماالعقل) فلان‌الکلام مرکب من‌حروف واصوات متتالیة یتلوبعضها بعضاً فیکون حادثا (واما ـ النقل) فقوله سبحانه (وما یاتیهم من‌ذکر من ربهم محدث) والذکر هو القرآن لقوله سبحانة (انا نحن‌نزلناالذکر وانا له لحافظون) (وانه‌لذکر لك ولقومك)

ان‌قلت ـ موجدالحوادث واحد لاشریك‌له ام متعدد

قلت ـ واحد لاشریك‌له

ان‌قلت ـ ماالدلیل علی انه واحد بلاشریك

قلت ـ لوکان مع‌الحکیم الاه آخر لامتنع نفیه عنه لکونه کذبا

اگر گوئی: دلیل براین‌مطلب چیست؟ گویم : هم ازعقل وهم ازنقل برآن دلیل‌هست اما عقل برای اینکه مرکب‌است ازحروف واصوات متوالی که برخی پس‌ازبرخی دیگر بوجود میآیند پس حادث میباشد اما نقل چنانکه خداوند پاك‌فرمود (وما یاتیهم من‌ذکرمن‌ربهم محدث)

و مراد ازذکر قرآن است زیرا فرمود (ما ذکررا فرستادیم وآنرا نگاه میداریم یعنی قرآن را ونیزفرمود همانا آن (قرآن) برای توومردم تو ذکری‌است

اگر گوئی: آفریننده حوادث یکتا وبی‌شریك‌است یامتعدد است؟ گویم یکتااست وشریکی ندارد

اگر گوئی: چرا یکتااست وشریك‌ندارد ؟ گویم : اگر باحکیم خدای دیگری باشد ممکن‌نیست که آنرا نفی کند زیرا دروغ لازم میآید ودروغ با

منافيا لحكمته لكن الحكيم قدنفاه فنفيه له دليل على انتفائه والالم يكن الحكيم حكيما كماقال تعالى (شهدالله انه لااله الاهو) (وانما الهكم اله واحد)

ان قلت ـ موجدالحوادث جوهرام عرض

قلت ـ ليس بجوهرولاعرض

ان قلت ـ ماالدليل على انه ليس بجوهر ولاعرض

قلت ـ الدليل على ذالك ان الجواهر اماجوهرفرد او خط اوسطح اوجسم وكل واحدمنها مفتقر وحادث والبارى تعالى ليس بمفتقر لكونه واجب الوجود لذاته وليس بحادث لكونه قديما

ان قلت ـ ماالدليل على انه تعالى ليس بعرض

قلت ـ الدليل على ذالك ان العرض مفتقر الى غيره فيكون ممكنا

حكمت اومنافى است ولى حكيم آنرا نفى كرد ونفى اوميرساند كه خداى ديگرى وجود ندارد و اگرنه حكيم حكيم نميبود چنانكه خداوند بزرگوار فرمود : (خداوند گواهست كه جزاو خداى ديگرى نيست همانا خداى شما يك خدا است .

اگر گوئى: آفريننده حوادث گوهر است ياعرض ؟ گويم : نه گوهر است ونه عرض

اگر گوئى: چرا نه گوهر است ونه عرض ؟ گويم : زيرا گوهر ياگوهر فرد است ياخط ياسطح ياجسم واينها هريك نيازمند وحادث هستند ولى خداوند نيازمند نيست زيرا واجب الوجود بذات است وحادث هم نيست چون قديم است

اگر گوئى: چرا عرض نيست ؟ گويم : زيرا عرض بغير محتاج است پس

وواجب‌الوجود لیس بممکن فلایکون عرضا

ان قلت - موجدالحوادث یکون فی محل وجهة ام لا

قلت - المحل عبارة عن المتحیز الذی تحل فیه اعراض والجهة هی متعلق‌الاشارة الحسیه و مقصدالمتحرك الاینی

ان قلت - ماالدلیل علی انه لیس فی محل اوجهه

قلت - الدلیل علی ذالك انه اوحل فی محل او جهه لکان مفتقر الیها ولکان محدودا بها فلایکون واجب الوجود لذاته و قد ثبت انه واجب‌الوجود لذاته فلایکون فی محل ولا جهة

ان قلت - موجدالحوادث یتحد بغیره ام لا

قلت - لایتحد بغیره

ممکن میباشد ولی واجب‌الوجود ممکن نیست پس عرض نخواهد بود

اگر گوئی: آیا آفریننده حوادث درمحل وجهتی هست یانه ؟گویم : محل عبارتست ازمتحیزی که اعراض درآن حلول کند و جهت همانستکه اشاره بدان تعلق میگیرد وهدف متحرك مکانی میباشد

اگرگوئی: چرا خداوند درمحل وجهتی نیست ؟گویم : زیرا اگردر محل یاجهتی حلول کند محتاج ومحدود بدان میشود پس واجب الوجود بذات نخواهد بود با اینکه ثابت شد که اوواجب‌الوجود بذات است پس درمحل و جهتی نیست

اگر گوئی: آفریننده حوادث بادیگری متحد میشود یانه ؟گویم : بغیر خود متحد نمیگردد

ان قلت - ما حد الاتحاد

قلت - صيرورة الشيئين واحداً من غير زيادة ولا نقصان

ان قلت - ما الدليل على انه لايتحد بغيره

قلت - الدليل على ذالك من وجهين الاول ان الاتحاد غير معقول والثانى ان الواجب لو اتحد بغيره لكان ذالك الغير اما واجبا او ممكنا فان كان واجبا لزم تعدد الواجب وهو محال كما عرفت و ان كان ممكنا فالحاصل بعد الاتحاد ان كان واجبا صار الممكن واجبا و ان كان ممكنا صار الممكن واجبا وكلاهما خلاف المفروض وباطل فثبت بطلان اتحاد البارى تعالى بغيره

ان قلت - موجد الحوادث مركب ام لا

قلت - ليس بمركب

اگر گوئی: تعریف اتحاد چیست ؟ گویم : اینکه دو چیز بی کم و بیش یکی گردند

اگر گوئی: چرا خداوند با غیر متحد نمیشود ؟ گویم : از دو راه . نخست اینکه اتحاد معقول نیست . دوم اینکه اگر واجب با دیگری متحد شود آن دیگری یا واجب است یا ممکن اگر واجب است تعدد واجب لازم میآید و این چنانکه دانستهٔ محال است و اگر ممکن است پس از اتحاد آندو اگر واجب حاصل شود ممکن واجب میگردد و اگر ممکن حاصل شود ممکن واجب میگردد وهردو خلاف فرض است و باطل پس ثابت شد که اتحاد آفریدگار بزرگ با غیر باطل است

اگر گوئی: آفرینندهٔ حوادث مرکب است یا نه ؟ گویم : مرکب نیست

ان قلت ـ ما الدليل علی ذالك

قلت ـ الدليل علی ذالك انه لو كان مركبا لافتقر الی جزئه و جزوه غيره فيكون مفتقرا الی غيره فيكون ممكنا ولا نه لو كان مركبا لسبق علی وجوده وجود جزئه فيكون حادثا والباری تعالي لايكون حادثا ولا ممكنا فلا يكون مركبا

ان قلت ـ موجد الحوادث هل يری بحاسة البصر اولا

قلت ـ لايجوزان يری بحاسة البصر

ان قلت ـ ما الدليل علی انه غير مرئی

قلت ـ الدليل علی ذالك ان المرئی بحاسة البصر لابدان يكون فی جهة والله تعالي منزه عن الجهه والمحل

اگر گوئی: چرا ؟ گویم : زیرا اگر مرکب باشد بجزء خود نیاز- مند میشود وجزء او غیر ازاواست پس بغیر محتاج است ومحتاج بغیر ممکن است پس او ممکن میباشد وبرای اینکه اگر مرکب باشد وجود جزء او بروجود خود اوسبقت میگیرد پس حادث میشود بااینکه آفریدکار بزرك نه حادث است ونه ممکن پس مرکب نیست

اگر گوئی: آیا آفریننده حوادث بحاسه بینائی دیده میشود یا نه ؟ گویم : روانیست که باحاسه بینائی دیده شود

اگر گوئی: چرا دیدنی نیست ؟ گویم : زیرا چیزی که با حاسه بینائی دیده شود ناگزیر درجهتی هست بااینکه خداوند پاك ازجهت و محل منزه میباشد ٠

ان قلت ـ موجد الحوادث غنى عن غيره ام مفتقر الى غيره

قلت ـ غنى عن غيره لانه واجب الوجود لذاته وغيره ممكن و كل ممكن يفتقر بذاته الى الواجب لذاته فيكون الله تعالى غنياً عن غيره و يكون غيره هو الفقير اليه تعالى

الفصل الثانى فى العدل

ان قلت ـ موجد الحوادث عدل حكيم ام لا

قلت ـ عدل حكيم

ان قلت ـ ما حد العدل الحكيم

قلت ـ العدل الحكيم هو الذى لا يفعل قبيحا ولا يخل بواجب

اگر گوئى: آفريننده حوادث از غير بى نياز است يا بغير احتياج دارد ؟ گويم : از غير بى نياز است زيرا واجب الوجود بذات است وغير او ممكن مى باشد وهر ممكنى بذات خود محتاج است بواجب ذاتى پس خداوند پاك از غير بى نياز است وديگران همه باو محتاج ميباشند

فصل دوم در عدل است

اگر گوئى: آفريننده حوادث عادل وحكيم است يانه ؟ گويم : عادل است وحكيم

اگر گوئى: تعريف عادل وحكيم چيست ؟ گويم : عادل و حكيم كسى است كه كار زشت نميكند وبامر واجب اخلال روا نميدارد

ان قلت ـ ماحدالقبيح و ماحدالواجب

قلت ـ القبيح هوالفعل الذى يذم فاعله فى‌الدنيا و يعاقب فى ـ العقبى و يمدح تاركه فى لدنيا ويثاب فى الاخرى والواجب هوالـذى يمدح فاعله فى‌الدنيا ويثاب فى‌الاخرة ويذم تاركه فى‌الدنيا ويعاقب فى ـ الاخره

ان قلت ـ ما الدليل على انه عدل حكيم لايفعل قبيحاً ولايخل بواجب

قلت ـ الدليل على ذالك انه لولم يكن كـذلك لكان ناقصا تعالى‌الله عن‌ذالك علواً كبيراً وايضا لوجاز عليه فعل لقبيح لجازعليه الكذب فيرتفع ـ الوثوق بوعده ووعيده وترتفع‌الاحكام الشرعيه وينقض‌الغرض‌المقصود من‌بعث‌الانبياء والرسل

اگر گوئی: تعریف زشت وواجب چیست ؟ گویم : زشت کاری ایستکه عامل‌آن دردنیا مذمت گردد ودرآخرت کیفر بیند وتارك آن در دنیا ستایش بینه ودرآخرت پاداش گیرد وواجب آنستکه عامل‌آن در دنیا ستایش گردد و درآخرت پاداش گیرد وتارك‌آن دردنیا مذمت شود ودرآخرت کیفر بیند

اگر گوئی: چرا خداوند عادل وحکیم است وکارزشتی نمیکند وبامر واجب اخلال روا نمیدارد ؟ گویم : زیرا اگر چنین نباشد ناقص خواهد بود با اینکه خداوند ازنقص بسی منزه میباشد ونیزاگربراو کارزشت روا میبوددروغ هم میتوانست بگوید پس بیم ونوید او اطمینانی نبود واحکام دینی ازمیان میرفت وغرضیکه در بعثت پیغمبران ورسولان منظوراست نقض میگردید

﴿الفصل الثالث في النبوة﴾

ان قلت - حكمة الله تقتضي بعث الانبياء والرسل ام لا

قلت - تقتضي ذلك وتوجبه

ان قلت - ماحد النبي وماحد الرسول

قلت - النبي هو الانسان المخبر عن الله بغير واسطة احد من البشر اعم من ان يكون مأموراً من الله بتبليغ الاوامر والنواهي الى قوم ام لا - والرسول هو الانسان المخبر عن الله تعالى بغير واسطة احد من البشر مأمورا من الله بتبليغ الاوامر والنواهي الى قوم

ان قلت - ما الدليل على ان نصب الانبياء واجب في الحكمة

قلت - الدليل على ذلك انه لطف واللطف واجب في الحكمه

ان قلت - ماحد اللطف

فصل سوم در نبوت است

اگر گوئی: آیا حکمت خداوند مقتضی استکه پیغمبران مبعوث گردند یا نه؟ گویم: بلی مقتضی همین است و آنرا ایجاب میکند

اگر گوئی: پیغمبر چه وتعریف رسول چیست؟ گویم: پیغمبر انسانی است که بی توسط هیچ بشری از جانب خداوند خبر بیاورد خواه مأمور باشد که اوامر ونواهی اورا بقومی رساند یا مأمور نباشد و رسول انسانی است که ازجانب خدا بی واسطه بشری خبر دهد ومأمور باشد که اوامر و نواهی اورا بقومی برساند

اگر گوئی: چرا بعثت پیغمبران لازمه حکمت است؟ گویم: برای اینکه لطف است ولطف بحکیم واجب است

اگر گوئی: تعریف لطف چیست؟ گویم: لطف چیزی است که مکلف باآن بطاعت نزدیك واز معصیت دور میگردد ولی نه تا حدی که در تمکین

قلت - اللطف مایقرب المکلف معه الی الطاعة ویبعد عن المعصیة ولا حظ له فی التمکین ولم یبلغ الاخبار

ان قلت - ماالدلیل علی ان اللطف واجب فی الحکمة

قلت - الدلیل علی وجوبه توقف غرض المکلف علیه فیکون واجبا فی الحکمة وهو لمطلوب

ان قلت - من نبی هذه الامة

قلت - محمد بن عبدالله بن عبد لمطلب بن هاشم بن عبد مناف صلی الله علیه وآله وسلم

ان قلت — ماالدلیل علی نبوته

قلت - الدلیل علی ذلك انه ادعی النبوة و ظهرت المعجزة علی یدیه فهو نبی حقا

ان قلت - ماحد المعجز

مکلف دخیل باشد یابدرجه اجبار رسد

اگر گوئی: چرا لطف لازمه حکمت است ؟ گویم : برای اینکه غرض مکلف برآن متوقف است پس لطف لازمه حکمت میباشد و همین است مطلوب ما

اگر گوئی: پیغمبر این امت کیست ؟ گویم : محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف صلی الله علیه وآله وسلم

اگر گوئی : دلیل بر نبوت او چیست ؟ گویم : زیرا او دعوی پیغمبری کرد ومعجزه آورد پس براستی پیغمبر است

اگر گوئی : تعریف معجزه چیست ؟ گویم : معجزه امریست بیرون از

قلت - المعجز هو الامر الخارق للعادة المطابق للدعوى المقرون بالتحدى المتعذر على الخلق اتيان مثله

ان قلت - بم علمتم انه ادعى النبوة واظهر المعجز على يديه

قلت - علمنا ذالك بالتواتر فانه لايشك احد فى ان رجلا اسمه محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب ظهر بمكة وادعى النبوه

واما ظهور المعجز على يديه فاكثر من ان تحصى حتى ضبط له المسلمون الف معجزة من جملتها القرآن وانشقاق القمر وحنين الجذع ونبوع الماء من بين اصابعه وختم الحصا وشكاية البعير وسلام الغزالة وكلام الذئب وكلام الذراع المسمومه واشباع الخلق الكثير من الزاد القليل واحياء الميت والاخبار بالغيب وامثال ذلك

ان قلت - ما الدليل على ان كل من ادعى النبوة وظهر المعجز على يديه فهو نبى

عادت ومطابق باادعا ومقرون باتحدى كه مردم نتوانند مانند آنرا بیاورند

اگر گوئی : ازچه راه دانستید که اودعوی پیغمبری کرد ومعجزه آورد؟

گویم : از روی تواتر زیرا کسی شك ندارد که مردی بنام محمدبن عبدالله بن عبدالمطلب درمکه پیدا شده ودعوی پیغمبری کرد اما معجزاتی که آوردنتوان شماره کرد بدرجهٔ که مسلمانان برای اوهزار معجزه بشمار آوردند که ازآنها قرآن وشکافتن ماه ونالیدن شاخه خرما وجوشیدن آب ازمیان انگشتان او و ستایش سنگریزه وشکایت شتر وسلام آهو وسخن گفتن گرك وذراع زهرآلود وسیر نمودن مردم بسیاری ازخوردنی اندك وزنده کردن مرده وخبر دادن ازغیب ومانند اینها

اگر گوئی : چرا هرکه دعوی نبوت کرد ومعجزه آورد پیغمبراست ؟

قلت ـ هذه مقدمة ضرورية لاتفتقر الى دليل لكننا ننبه عليها فنقول:

المعجز فعل الله وهو قائم مقام التصديق ومن صدقه الله فهو صادق لاستحالة ان يصدق الكذاب

ان قلت ـ هل النبي الذي اثبتموه معصوم ام لا

قلت ـ معصوم من اول عمره الى آخره عن السهو و لنسيان والذنوب الصغيره والكبيرة عمداً و سهواً

ان قلت ـ ماحد لعصمة

قلت ـ العصمة لطف يفعل الله تعالى بالمكلف بحيث يمنع منه وقوع المعصية وترك الطاعة مع قدرته عليهما

ان قلت ـ ما الدليل على انه معصوم من اول عمره الى آخره

گویم: این مقدمهٔ ایست بدیهی ونیازی بدلیل ندارد ولی مابرای تنبیه میگوئیم: معجزه کار خداست و بجای تصدیق او است و کسی را که خدا تصدیق کند راستگو می باشد زیرا محال استکه دروغگورا خدا تصدیق نماید

اگر گوئی: آیا پیغمبریکه ثابت کردید معصوم است یانه؟ گویم: از آغاز تاپایان زندگی از سهو ونسیان و گناهان صغیره و کبیره چه عمدی چه سهوی معصوم می باشد

اگر گوئی: تعریف عصمت چیست؟ گویم: عصمت لطفی استکه خداوند درباره مکلف اجرا میکند تا نگذارد ازاو گناهی سرزند یانافرمانی کند با اینکه هردو را می تواند

اگر گوئی: چرا پیغمبر از آغاز تا پایان عمرمعصوم می باشد؟ گویم:

قلت - الدليل على ذلك انه لوعهد منه السهو والنسيان لارتفع الوثوق منه عند اخباراته ولوعهد منه خطيئة لتنفرت العقول من متابعته فتبطل فائدة البعثة

ان قلت - هل علمتم من دينه انه خاتم الانبياء ام لا

قلت - علمنا من دينه ذلك

ان قلت - بم علمتموه

قلت - علمنا ذلك بالقرآن والحديث اما القرآن فلقوله تعالى ما كان محمد ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم لنبيين) واما الحديث فلقول النبي (ص) لعلي (ع) انت مني بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي

براى اينكه اگرسهو ونسيانى از او ديده شود از خبرهائى كه ميدهد سلب اطمينان ميشود واگر گناهى ازاو سرزند عقول از پيروى اوميگريزند وبعثت او بى هوده ميماند

اگر گوئى : از دين پيغمبر اسلام دانستيد كه اوخاتم پيغمبران است يانه؟ گويم : بلى از دين او همچه فهميديم

اگر گوئى : ازچه راه دانستيد ؟ گويم : ما اين را از قرآن وحديث دانستيم اما قرآن براى اينكه مى فرمايد (محمد پدرهيچيك از مردمان شما نيست بلكه رسول خدا وخاتم پيغمبران مى باشد) اما حديث براى اينكه پيغمبر(ص) بعلى ع فرمود تو نسبت بمن مانند هارون نسبت بموسى مگراينكه پيغمبرى پس ازمن نيست

«الفصل الرابع فی الامامة»

ان قلت ـ الحکمة تقتضی نصب الامام وتوجبه ام لا

قلت ـ الحکمة تقتضی نصب الامام وتوجبه

ان قلت ـ ماحد الامام

قلت ـ الامام هو الذی له الریاسة العامة فی امور الدین والدنیا نیابة عن النبی (ص)

ان قلت ـ ما الدلیل علی ان الامامة واجبه فی الحکمه

قلت ـ الدلیل علی ذلك انها لطف واللطف واجب فی الحکمه

ان قلت ـ هل یشترط فی الامام ان یکون معصوما ام لا

قلت ـ یشترط العصمه فی الامام کما یشترط فی النبی

ان قلت ـ ما الدلیل علی ان الامام یجب ان یکون معصوم.

فصل چهارم در امامت است

اگر گوئی: آیا حکمت او اقتضا و ایجاب میکند که امامی منصوب گردد یا نه؟
گویم: بلی حکمت اقتضا دارد که امامی نصب شود و آنرا ایجاب میکند

اگر گوئی: تعریف امام چیست؟ گویم: امام آنستکه در کار های دین و دنیا به نیابت از پیغمبر ریاست عمومی دارد

اگر گوئی: چرا امامت لازمه حکمت است؟ گویم: برای اینکه لطف است ولطف لازمه حکمت است

اگر گوئی: آیا شرط است که امام معصوم باشد یا نه: گویم: عصمت چنانکه در پیغمبر شرط است درامام هم شرط می باشد

قلت - الدليل على ذالك من وجوه الاول انه لوجاز عليه الخطاء لافتقر الى امام آخر يسدده ثم ننقل الكلام اليه ويتسلسل او يثبت المطلوب (الثاني) انه لوجاز عليه فعل الخطيئة (امان) يجب الانكار عليه ولا فان وجب الانكار عليه سقط محله من القلوب فلا يتبع والغرض من نصبه اتباعه (فينتقض الغرض) وان لم يجب الانكار عليه سقط وجوب النهى عن المنكر و هو باطل (الثالث) انه حافظ للشرع فلو لم يكن معصوماً لم تؤمن منه الزيادة والنقصان

ان قلت - من امام هذه الامه بعد رسول الله (ص)

قلت - على ابن ابيطالب (ع)

اگر گوئی : چرا امام باید معصوم باشد ؟ گویم : بچند دلیل :

نخست اینکه اگر برامام خطا روا باشد بامام دیگری محتاج میشود تا او را هدایت کند ودر باره آن یکی هم همین سخن پیش میآید وتسلسل میشود یا اینکه مطلوب به ثبوت میرسد

دوم اینکه اگر برامام گناه کردن روا باشد یاباید او را نهی نمود یانباید نهی کرد پس اگرواجب باشد که او را نهی کرد ازمقامی در دلها دارد پائین میآید وازاو پیروی نمیکنند بااینکه مقصود از نصب او تبعیت ازاوبود ونقض غرض میشود و اگر نهی او واجب نباشد وجوب نهی از منکر مرتفع میشود و این باطل است

سوم اینکه امام نگاهبان شرع است واگر معصوم نباشد اطمینانی از اونیست وشاید ازشرع بکاهد یا برآن بیافزاید

اگر گوئی : پس از رسول خدا پیشوای این امت کیست ؟ گویم : علی بن ابی طالب

ان قلت - بم علمتم انه الامام

قلت - علمناه بالنص المتواتر من الله تعالى ومن رسوله ص (اما الذی) هو من الله تعالی فمثل قوله تعالی - انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون - و مثل قوله (تعالی) الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی - ومثل قوله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك - و مثل قوله تعالی وان تظاهرا فان الله هو مولاه وجبریل وصالح المومنین - ومثل قوله تعالی - قل تعالوا ندع ابنائنا وابنائکم ونسائنا ونسائکم وانفسنا وانفسکم و امثال ذلك - (واما الذی) هو من رسول الله فمثل قوله انت الخلیفه من بعدی وانت وصی وقاضی دینی وسلموا علیه بامرة المومنین واقضاکم علی و تعلموا منه

اگر گوئی: از کجا دانستید که او امام است ؟ گویم: از نصوص صریحی که از خدا ورسول بتواتر بما رسیده اما آنچه که از خدا رسید چنانکه فرمود (همانا ولی شما خدا است ورسول او و کسانیکه ایمان آوردند ونماز میگذارند ودر حال رکوع زکوة میدهند) ومثل اینکه فرمود (امروز برای شما دین تان را کامل کردم ونعمت خود را برشما تمام نمودم) وباز فرمود (ای پیغمبر آنچه از پروردگار تو بتو رسیده بمردم برسان) ونیز فرمود (اگر پشت کردند خدا و جبرئیل ومؤمنین صالح مولای او میباشند) وباز فرمود

(بگو بیائید تا پسران ما وپسران شما وزنان ما وزنان شما وخود های ما وخود های شما را بخوانیم) ومانند اینها آنچه از رسول خدا رسیده چنانکه فرمود (تو پس از من جانشین من هستی) و (تو وصی ووام گذار من هستی) و (براو بعنوان امیرمؤمنان سلام دهید) و (بهترین قاضی در

ولاتعلموه ـ واسمعوا له واطيعوه ـ ومن كنت مولاه فعلي مولاه ـ وانت مني بمنزله هرون من موسى الا انه لانبي بعدي ـ اللهم آئتني باحب الخلق اليك ياكل معي هذا الطاير ـ وانا مدينة العلم وعلي بابها ونعم لرا كبان هما وابو ـ هما خير منهما ولاعطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله كرارا غير فرادا ـ ومثل مواخاته وتزويجه وتعميمه بعمامته وركوبه على ناقته و امثال ذلك

ان قلت ـ من الامام بعد علي ع

قلت ـ ولده الحسن ثم الحسين ثم علي بن الحسين ثم محمد بن علي ثم جعفر بن محمد ثم موسى بن جعفر ثم علي بن موسى ثم محمد بن علي ثم علي بن محمد الهادي ثم الحسن العسكري ثم الخلف القائم المهدي

مهان شما علي است) و (ازاو بياموزيد وبد ونياموزيد) و (از اوبشنويد وفرمان بريد) و (هر كه را من مولاهستم علي هم مولاى او است) و (تو نسبت بمن مانند هرونى نسبت بموسى) و (بارخدا يا كسى را كه از همه ديگران بيشتر دوست ميدارى نزدم بفرست تا اين مرغ را بامن بخورد) و (من شهر علم وعلي درآنست) و (اين دو نفر بهترين سوارگان هستند و پدرشا بهتر از خود آنها است) و (بخدا سوگند فردا پرچم را بكسى خواهم داد كه خدا ورسول اورا دوست ميدارند واو نيز آنهارا دوست ميدارد حمله كنندهٔ ايستكه هرگزنمى گريزد) و چنانكه پيغمبر با اوعقد برادرى بست و دختر خود را بدو داد ودستار خويش برسر او بست و بر شتر او سوار شد ومانند آنها

اگر گوئى : پس ازعلي امام كيست ؟ گويم : فرزندش حسن سپس حسين سوم علي بن الحسين سپس محمد بن علي سپس جعفر بن محمد سپس موسى

صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين

ان قلت ـ ما الدليل على امامة كل واحد من هولاء المذكورين

قلت ـ الدليل على ذلك ان النبی نص عليهم نصا متواترا بالخلافه مثل قوله (ص) للحسين ع ابنی هذا امام ابن امام اخو امام ابو ائمة تسعة تاسعهم قائمهم يملاء الارض قسطا وعدلا كما ملئت جوراً وظلماً ومثل قوله (ص) فی القائم ع لولم يبق من الدنيا الاساعة واحدة لطول الله تلك الساعة حتی يخرج رجل من ذريتی اسمه كاسمی وكنيته ككنيتی يملاء الارض قسطاً وعدلا كما ملئت جوراً وظلماً يجب علی كل مخلوق متابعة. ولان كل امام نص علی من بعده نصا متواترا بالخلافه و انهم عليهم السلام ظهر عنهم معجزات وكرامات خارقة للعاده لم تظهر علی يد غير هم كمحن الحصا وختمه وامثال ذالك

بن جعفر سپس علی بن موسی سپس محمد بن علی سپس علی بن محمد هادی سپس حسن عسكری سپس خلف قائم مهدی صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين

اگر گوئی : دليل برامامت هريك ازاينها كه ذكر شد چيست؟ گويم : برای اينكه پيغمبر ص تصريح بامامت آنها كرد و بتواتر بما رسيد چنانكه در باره حسين ع فرمود اين پسرم امام است وبرادر امام و پدر نه امام كه نهمين آنان قائم آنها است وچون زمين ازظلم وستم پرشود از عدل وداد پرميكند و چنانكه درباره قائم فرمود: (اگر ازعمر دنيا ساعتی هم بيش نماند خدا آنرا طولانی ميكند تامردی ازخاندان من ظاهر شود كه نامش نام من و كينت او كينت من است وچنانكه زمين ازظلم وستم پرميشود او آنرا ازعدل وداد پرميكند وبر هرافريدهٔ پيروی او واجب میباشد . وبرای اينكه هرامامی بجانشينی امام بعدی تصريح نمود وبتواتر نقل شد ونيز از آنها معجزات و كراماتی خارج از عادت ظاهرشده است كه ازديگران ظاهر نگشت مانند خمير كردن سنك ريزه

ان قلت - من امام هذ الزمان

قلت - القائم المنتظر محمدالمهدی بن الحسن العسکری علیه - السلام

ان قلت - هوموجود اوسیوجد

قلت - هوموجود من زمان ابیه الحسن العسکری لکنه مستترالی ان یاذن له الله بالخروج فیملا الارض قسطاً و عدلا کما ملئت جوراً و ظلماً

ان قلت - ماالدلیل علی وجوده

قلت - الدلیل علی ذلك ان کل زمان لابد فیه من امام والالخلا الزمان عن امام مع انه لطف واللطف واجب علی الله تعالی فی کل زمان

ان قلت - ماوجه الاستتاره

وستایش آن ومانند اینها

اگر گوئی : امام این زمان کیست ؟ گویم : قائم منتظر محمد مهدی پسر حسن عسکری علیه السلام

اگر گوئی : اکنون هست یا پدیدارخواهد شد ؟ گویم : بلی اواز زمان پدرش عسکری ع بود ولی پنهان است تا اینکه خداوند بدو اذن خروج دهد و زمین را همانگونه که ازظلم وستم پر شده ازعدل وداد پر کند

اگر گوئی : دلیل وجودش چیست ؟ گویم : زیرا ناگریز باید درهر زمان امامی باشد واگرنه زمان خالی ازامام میماند با اینکه وجودامام لطف است ولطف همیشه برخداوند متعال واجب است

اگر گوئی : چرا پنهان شد ؟ گویم : زیرا دشمنان بسیار دارد ویاران کم وممکن است مصلحتی نهانی در پنهان شدن او باشد که خداوند علم

قلت - وجه استتاره كثرة العدو وقلة الناصر ويجوز ان يكون لمصلحة خفية استأثر الله تعالى بعلمها

ان قلت - قد تقدم ان الامام وجوده لطف واللطف واجب فاذا كان مستترا كان الله تعالى مخلا بالواجب تعالى الله عن ذلك علواً كبيرا

قلت - اللطف الواجب على الله تعالى في الامام هو نصبه و تكليفه بالامامة والله تعالى قد فعل ذلك فلم يكن مخلا بالواجب وانما الاخلال بالواجب من قبل رعية فانهم يجب عليهم ان يتابعوه ويمتثلوا اوامره و نواهيه ويمكنوه من انفسهم فحيث لم يفعلو ذلك كانوا مخلين بالواجب فهلاكهم من قبل انفسهم

ان قلت - ما لطريق الى معرفته حين ظهوره بعد استتاره

قلت - الطريق الى ذلك ظهور المعجز على يديه

بدانرا بخود اختصاصی داد

اگر گوئی : که پیش گفته شد که وجود اما لطف است ولطف هم واجب حال اگر مام پنهان باشد لازم میآید که خداوند پاك بامر واجب اخلال كرده باشد با اینکه خدا از چنین فعلی متعالی است ؟ گویم : لطفی که در موضوع امام برخدا واجب است آنستکه ویرا نصب کند واورابامامت مکلف سازد وخداوند هم این کارراکرده است پس درامرواجب اخلال نشود واز قبل رعیت نسبت بواجب کوتاهی شده زیرا آنها بایستی از امام پیروی کنند و او امر ونواهی او را اطاعت نمایند واو را نسبت بخود اختیار دهند وچون این کار را نکردند مخل بواجب شدند پس هلاك آنها ازقبل خود آنها است

اگر گوئی : امام پس از اینکه پنهان شده بخواهد ظهور کند از چه راه میشود اورا شناخت ؟ گویم : راه شناختن او آنستکه بدستش معجزه پدید آید .

﴿ الفصل الخامس في المعاد ﴾

ان قلت ـ اكل متصف بالحياة هل يعاد بعد الموت ام لا

قلت ـ كل من اتصف بالحياة يعاد بعد الموت

ان قلت ـ ما الدليل على ذالك

قلت ـ الدليل على ذلك قوله تعالى

(وما من دابة في الارض و لا طائر يطير بجناحيه الا امم امثالكم ما فرطنا في الكتاب من شئي ثم الى ربهم يحشرون) واخبار الصادق به العقل والنقل دالان على اعاده من له عوض او عليه عوض والنقل دال على اعادة الجميع

ان قلت ـ ما جابه النبي من سئوال القبر ومنكر ونكير و مبشر و بشير وحشر الابدان والنفوس والميزان وتطاير الكتب وشهادة الجوارح

فصل پنجم در معاد است

اگر گوئی : هرچه به زندگی وصف میشود پس از مرگ عود میکند یا نه ؟ گویم : بلی هرزندهٔ پس ازمرگ عود میکند

اگر گوئی : چرا ؟ گویم : دلیلش گفتار خدا وند است (هریك از چهار پایان روی زمین وپرندگانیکه با دوبال خود پرواز میکنند امت هائی هستند مانند شما و در کتاب ما چیزیرا تفریط ننمودیم وسپس آنها بسوی پروردگار خود محشور میشوند) ونیز مخبر صادق بدان خبر داد وعقل ونقل هردو دلالت دارند که هر کس خواهنده یادهنده عوضی باشد عود میکند و دلیل نقلی هم عود همه زندگان را میرساند

اگر گوئی: آنچه پیغمبرخبرداد از پرسش گور ومنکرنکیر ومبشروبشیر وحشرابدان ونفوس ومیزان وتطایر کتب و گواهی جوارح ویل صراط وبهشت

والصراط والجنة وما وعدالله فيها من النعيم الدائم الذی لاینقطع ابداً و النار و ما وعدالله فیها من العذاب الدائم الذی لا ینقطع ابدا شفاعة محمد (ص) لاهل الکبائر والکوثر الذی یسقی منه امیرالمؤمنین علیه‌السلام عطاشی المؤمنین حق‌ام‌لا

قلت ـ حق لایشك فیه احد من المؤمنین

ان‌قلت ـ ماالدلیل علی‌ان کل ماجاء به النبی حق

قلت ـ الدلیل علی‌ذلك انه علیه‌الصلوة والسلام المعصوم وکل ما اخبر به‌المعصوم فهو حق والا لم‌یکن المعصوم معصوما فیکون ما اخبر به‌النبی (ص) حقا

با لذت دائم و پایان ناپذیریکه خداوند بدان نوید داد ودوزخ بارنج دائم و ابدی‌که خداوند ازان بیم داد وشفاعت پیغمبر وخاندان او در باره مرتکبین گناه کبیره وحوض کوثریکه امیرمؤمنان تشنگان مؤمن‌را ازآن سیراب می‌کند همه راست است یانه ؟ گویم : بلی راست است و هیچ مؤمنی‌درآن شك‌ندارد

اگر گوئی : چرا هرچه پیغمبرص خبرداد راست است ؟ گویم : برای اینکه اومعصوم است وهرچه معصوم آگهی‌داد راست می‌باشد واگرنه معصوم معصوم نبود پس‌آنچه پیغمبر خبرداد راست می باشد

تمت نسخة النكت الاعتقادية تصنيف المرجع والمقتدى
للشيعة الامامية الشيخ المفيد قدس سره
المتوفى سنة ٤١٣ هجرية

فهرست مطالب کتاب